

قم در آینه ادبیات و فرهنگ عامه

چکیده: اگر چه قم در آینه اشعار شاعران نمود چشمگیر نداشته است، ولی باز از میان شعرها و جملات و ضرب‌المثل‌هایی که به نحوی، نام قم در آنها وارد شده، و یا در ارتباط با قم ساخته شده‌اند، می‌توان دریافت که قم تا چه اندازه و در چه دوره و با چه لحن و بیانی کانون توجه شاعران و مردمان بوده است. نویسنده در نوشتار حاضر کوشیده است نمود قم را در برخی از متون ادبی و نیز ضرب‌المثل و شعر رایج در فرهنگ عامه، مورد کاوش قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: شهر قم، ادبیات، فرهنگ عامه، ضرب‌المثل.

و کیانیان آورده شده است:

بفرمود تا عهد و قم و اصفهان
نهاد بزرگان و جای مهان

نویسد ز مشک و ز عنبر دبیر
یکی نامه از پادشاه بر حریر^۱

بیت دیگری که در شاهنامه نام قم در آن آمده و در برخی از کتب و مقالات قم‌شناسی به آن استناد کرده‌اند، این بیت است:

نیشند منشور بر پرنیان
خراسان و ری هم قم و اصفهان

این بیت، در شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۷۴۹ درج شده است، اما در متن چاپ مسکو، ج ۳، ص ۲۳۵ نیامده و آن را در بخش ملحقات، ص ۲۶۰، بیت ۵ آورده است. این بیت مربوط به داستان سیاوش در روزگار پادشاهی کیکاوس «در رسیدن کیکسرو نزد کیکاوس» است. آنجا که سخن از خلعت بخشیدن و منشور خراسان و ری و قم و اصفهان دادن کیکاوس به گیواست.^۲

راست آن است که از لابه لای اشعار و فرهنگ شفاهی مردم بهتر می‌توان چهره قم و مردمانش را شناخت. اگر چه قم در آینه اشعار شاعران، همانند شهرهایی چون ری، شیراز، اصفهان و خراسان نمود چشمگیر نداشته است و شاید حاصل جست‌وجو و پژوهش آن، کاری کم‌بها باشد، ولی باز از میان شعرها و جملات و ضرب‌المثل‌هایی که به نحوی نام قم در آن‌ها وارد شد یا در ارتباط با قم ساخته شده‌اند، می‌توان دریافت که قم تا چه اندازه و در چه دوره و با چه لحن و بیانی کانون توجه شاعران و مردمان بوده است.

ناگفته، روشن است که این چند صفحه، بضاعت دست‌یافته‌های من است و سیر در متون پربزرگ کلاسیک فارسی، کاری نسبتاً گسترده و پهن‌آور است و پشتوانه و فرصت دیگری می‌طلبد. تردیدی نیست که با نگرستن به تمامی متون ادبی و بررسی عمیق تر فرهنگ شفاهی درباره قم و قم‌شناسی، می‌توان یادداشت‌های فراوان و ارزشمندتری به دست آورد. ضمن آنکه باید یادآور شوم که طرح و سوژه «قم در متون فارسی» را نخست استاد ارجمندم، آقای محمد مهیار پیشنهاد دادند و چندین مورد از یادداشت‌های خود را در اختیارم گذاشتند که سپاسگزار ایشانم.

قم در برخی از متون ادبی

۱. در شاهنامه فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق) در جنگ بزرگ کیکسرو با افراسیاب، از شهر قم نام برده شده و قم جزء شهرهای عصر پیشدادیان

۱. شاهنامه فردوسی، ج ۴ و ۵، ص ۴۰۴.

۲. پژوهشی در شاهنامه، ص ۶۲.

۲. در منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (وفات ۴۶۶ ق) که اصل داستان آن مربوط به پیش از اسلام است، در چند مورد نام قم آمده است. از جمله:

ز گرگان و ری و قم و صفاهان
که رامین را بدندی، نیک خواهان^۳

و جای دیگری که لفظ قم در این کتاب آمده، در عروسی رامین با «گل» است. وقتی رامین با دختر زیبارویی به نام گل روبه‌رو می‌شود، عاشق او می‌شود و او از رامین می‌خواهد تا دیگرگرد عشق ویس نگردد و او را به فراموشی بسپارد. گل همه خویشاوندان خویش را از گرگان و ری و قم و اصفهان و خوزستان و همدان به جشن عروسی فرامی‌خواند:

پس آنگه نامداران را بخواندند
دگر ره دُز و گوهر برفشانندند

جهان افروز رامین کرد پیمان
به سوگندی که بود آیین ایشان

که تا جانم بماند در تن من
گل خورشید رخ باشد زن من

نجویم نیز ویس بدگمان را
نه جز وی نیکوان این جهان را

پس آنگه گل به خویشان کس فرستاد
همه کس را از این کار آگهی داد

ز گرگان و ری و قم و صفاهان
ز خوزستان و کوهستان و ارا^۴

نکته‌ای که در خصوص پیشینه و سابقه قم وجود دارد، قدمت تاریخی و باستانی آن است که از بیت‌های مندرج در شاهنامه فردوسی و ویس و رامین فخرالدین گرگانی که قصه‌ها و حوادث آن به پیش از اسلام بازمی‌گردد، می‌توان فهمید. برخلاف کسانی که خوش دارند با استناد به اسناد جعلی و نامعتبر، قم را شهری اسلامی و مستحده معرفی کنند، این چند بیت، دلیل گویایی بر دیرینگی قم است. پژوهشگران و قم پژوهان معتبر معاصر نظیر دکتر حسین مدرسی طباطبایی در کتاب تربت پاکان و استاد فقیهی در کتاب تاریخ مذهبی قم بر این باورند که قم قطعاً شهری باستانی و تاریخی بوده است. استاد فقیهی با هجده مدرک و شواهد تاریخی از جمله بیت‌های شاهنامه نشان داده که قم از قرن‌ها پیش از اسلام، شهری بزرگ و بناشده بوده است.^۵

۳. ویس و رامین، ص ۵۲۲.

۴. ویس و رامین، ص ۲۴۲.

۵. رک به: تاریخ مذهبی قم، ص ۵۱ - ۵۴.

جدا از اسناد تاریخی و ادبی در متون کهن، می‌توان به بسیاری از نام‌های محله‌ها، کوچه‌ها، گذرگاه‌ها، باغ‌ها و روستاهای قم توجه کرد که همگی از واژگان فارسی اصیل‌اند. محله‌ها و کوچه‌هایی مانند سنگ‌بند، سفیدآب، باجک، باغ‌پنبه، چاله‌خروس، چارمردان، سنگ‌سیاه و نیز روستاهای قم از قبیل بیدهن یا بیدهند، کرمجگان، ویرپچ، وشنوه، فردو، ابرجس، کهک، دستگرد، ورجان، سراج، البرز، گیو، تینوج، خورآباد، سلم، سلفجگان، تایگان (مردم قم آن را داغون می‌گویند) و جمکران... همگی فارسی اصیل و قدیمی‌اند.^۶

۳. در تاریخ بیهقی ابوالفضل بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ ق)، در بحث وزارت خواجه بزرگ، احمد حسن میمندی و نظرامیر مسعود، درباره پسر کاکویه، ذکری از شهر قم در کنار شهرهایی چون کاشان، ری و اصفهان شده است:

امیرگفت: این، اندیشیده‌ام و نیک است. اما یک عیب بزرگ دارد و آن عیب، آن است که وی سپاهان، تنها گذاشت و مجدالدوله و رازیان، دایم از وی به رنج و درد سر بودند. امروز که ری و قم و قاشان و جمله‌ی آن نواحی، به دست وی افتد یک دو سال از وی، راستی آید و پس از آن، باد در سر کند و دعوی شاهنشاهی کند...^۷

از این روایت برمی‌آید که شهرهایی چون قم، کاشان و ری زیر نفوذ و سلطه آل بویه بوده و بی‌شک، بیشترین مردم این سامان، شیعه مذهب بوده‌اند. نکته دیگر آنکه شاعرانی که نام قم را در شعرهایشان آورده‌اند، تقریباً به شکلی مشترک آن را در کنار شهرهایی چون ری و اصفهان و به ویژه کاشان آورده‌اند. مانند فردوسی، فخرگرگانی، خواجوی کرمانی، خاقانی و شعری که در نزهة القلوب آمده و نیز شعر عربی ابن سکره و از جمله همین عبارتی که از تاریخ بیهقی نقل شد. علی‌اصغر فقیهی در کتاب تاریخ مذهبی خود درباره آمدن قم و کاشان در کنار هم می‌نویسد:

نکته قابل ذکر این است که در تاریخ قم، مخصوصاً تاریخ مذهبی اغلب نام کاشان با نام قم همراه است. پاره‌ای از نویسندگان قدیم هم به این امر، توجه داشته‌اند، از جمله یاقوت حموی در ضمن کلمه قم می‌نویسد: که قم، شهری است که با کاشان ذکر می‌شود.

قم و کاشان، هر دو دارالمؤمنین می‌باشند. مردم قم و کاشان همه شیعه امامیه هستند. سپاه قم و کاشان با هم به قادسیه رفت، مردم قم و کاشان از «مطرف» در خروج بر حجاج بن یوسف طرفداری کردند، تهمت باطنی بودن به مردم قم و کاشان هر دو زده شده است.

خسروا هست جای باطنیان
قم و کاشان و آبه و تفرش

۶. رک به: تاریخ مذهبی قم، ص ۵۲ - ۵۳.

۷. تاریخ بیهقی، جلد دوم، ص ۴۱۳.

دگر سعدی که تا دم زد ز شیراز
رسد شیرازیان را بر فلک ناز
دگر سرو دیار قم نظامی است
کزو مُلک سخن دارد تمامی
ز خاک تفرش است آن گوهر پاک
ولی در گنجه مدفون است در خاک
نظامی اکدش گوهر نشین است
که نیمی سرکه، نیمی انگبین است
ز حق، رحمت به روح پاکشان باد
گل فردوس زیب خاکشان باد
پس از این چار استاد سخنور
سخن‌های من و مثل من آذر
نظامی را چود دیدم پایه بالا
به دکان ریخته ارزنده کالا
ز کبک خود ندیدم آن پر و بال
که آن شهباز را افتد به دنبال^۸

استاد سعید نفیسی در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات نظامی به بی‌پایه بودن این شعرو این قول که نظامی قمی بوده پرداخته و می‌نویسد: در همه کتاب‌ها همیشه نظامی را گنجوی دانسته‌اند. مؤلف خلاصه الاشعار نخستین کسی است که گوید: «اصل وی از ولایت قم است، اما مولدش در گنجه واقع شده». پیداست این مطلب را از دو بیتی گرفته که در برخی از نسخه‌های نامعتبر تازه اقبال‌نامه ضبط کرده‌اند و آشکار است که الحاقی است؛ زیرا آن را در میان دو بیت دیگر که قطعاً از نظامی است جا داده‌اند. بدین گونه:

نظامی ز گنجینه بگشای بند
گرفتاری گنجه تا چند چند؟
چو دُر گرچه در بحر گنجه گُم
ولی از قهستان شهر قم
به تفرش دهی هست تا نام او
نظامی از آنجا شده نامجو
برون آر اگر صیدی افکنده‌ای
روان کن اگر گنجی آکنده‌ای

اگر قرار، لعنت به رافضیان بود، رافضیان قم و کاشان، با هم لعنت می‌شدند. اگر قتل عامی و تخریبی در کار بود از هردو شهر می‌شد. هر دو، خوب بودند یا هردو خوب نبودند و آنها که نمی‌خواستند، اهل قم باشند، اهل کاشان نیز نمی‌خواستند باشند:

شکر ایزد که ما مسلمانیم
نه ز قم و نه ز کاشانیم

و کمتر دو شهری در جهان یافته می‌شود که این طور نامشان با هم برده شود.^۹
۴. امیرمعزی شاعر نامی قرن پنجم و اوایل قرن ششم و شاعر دربار ملک‌شاه سلجوقی، یک بار نام قم را ضمن قصیده‌ای که در مدح مجدالدوله نصیرالملک تاج‌الدین ابومحمد منیعی گفته آورده است:

همتای تو نیست داور عادل
بغداد و ری و قم و سپاهان^۹

۵. نظامی گنجه‌ای (۵۳۵-۶۱۴ ق) شاعر و داستان‌سرای بی‌بدیل قرن ششم که در قمی بودن او اختلاف و بحث است، تنها در یک جا (اقبال‌نامه) نام قم را آورده و گویا به استناد همین بیت، برخی او را قمی دانسته‌اند. بیتی که بی‌تردید غلط و ساخته نسخه‌نویسان و تذکره‌پردازان سده‌های اخیر است.

چو دُر گرچه در بحر گنجه گُم
ولی از قهستان شهر قم
به تفرش دهی هست تا نام او
نظامی از آنجا شده نامجو^{۱۰}

از جمله رضاقلی‌خان هدایت در ریاض العارفین، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده، مولوی آغااحمد علی احمد در کتاب هفت آسمان و حاج نایب‌الصدر معصوم علی‌شاه شیرازی در طرایق الحقایق و جز آن، نظامی را قمی دانسته‌اند. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در مقدمه یوسف و زلیخای خود درباره نظامی چنین گفته است:

جهان نظم را سلطان چهارند
که هر یک باغ دانش را بهارند
نخستین انوری کو سر برآرد
چو آب روشن از خاک ابیورد
دگر فردوسی آن کز خاک طوس است
وز و ملک سخن همچون عروس است

۸. تاریخ مذهبی قم، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۹. دیوان کامل امیرمعزی.

۱۰. اقبال‌نامه، ص ۲۹.

۱۱. دیوان قصاید و غزلیات نظامی، ص ۲۰۷.

بر اطراف آن خطوطی بسیار کهنه نقش کرده بودند، بیرون کشیدند و با احترامات به داخل شهر آوردند، ولی در این میان یکی از کوتاه‌نظران شهر اظهار کرد که این حکیم و شاعر بزرگ از مردم گنجه نبود و از اهالی قم به شمار می‌رفته است. به همین جهت رواقی که خیال داشتند در داخله شهر بر سر بقایای جسد وی بسازند ترتیب ندادند و آن تابوت در به در را دوباره به همان محلی که در خارج شهر در آنجا مدفون بود برگرداندند و به خاک سپردند. و بالاخره کوتاه‌نظری و نادانی اهالی قدرناشناس گنجه را وادار کرد که این حکیم سالخورده و این تابوت کهن سال را که قریب هفتصد سال در خوابگاه ناز خود آرمیده بود، یکباره از آسایشگاه جاودان خویش بیرون کشیدند و به خفته هفتصد ساله احترام نکردند، اما چند سال بعد در همان محل بیرون شهر بنای باشکوهی بر سر خاک وی ساختند و آن کوتاه‌نظری را جبران کردند.^{۱۳}

۶. رشید یاسمی در مقدمه کتاب راهنمای قم و به نقل از حمدالله مستوفی (درگذشته ۷۵۰ ق) مورخ و جغرافیدان معروف در نزهة القلوب می‌نویسد: «از بلاد عجم، چهار شهر معتبر است:

چهار شهر است عراق از ره تخمین گویند
طول و عرض صد در صد بود و کم نبود
اصفهان که اهل جهان، جمله مقرند بدان
در اقالیم چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قیل آب و هوا
در جهان، خوشتر از آن بقعه خرم نبود
قم به نسبت کم از اینهاست ولیکن آن نیز
نیک نیک ار که نباشد بد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چوری در همه عالم نبود^{۱۴}

نزهة القلوب کتاب مهمی در علوم جغرافیا و هیئت و شرح بلاد و راه‌های ایران است و در سال ۷۴۰ ق (قرن هشتم) توسط حمدالله مستوفی نوشته شده است، اما در کتاب تاریخ دارالایمان قم محمد تقی بیگ ارباب که به کوشش مدرسی طباطبایی چاپ شده، این ابیات به انوری نسبت داده شده و در برخی واژه‌ها و تعبیرات اختلاف دارد که چنین است:

چهار شهر است عراق از ره تخمین گویند
طول و عرض صد در صد بود و کم نبود

پیداست که در اصل بیت اول و چهارم در پی یکدیگر و به هم پیوسته و لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند و بعدها بیت دوم و سوم را ساخته‌اند و در میان آنها جا داده‌اند و رشته معنی را از هم گسیخته‌اند. گذشته از آنکه این دو بیت که وی را از مردم «تا»، روستایی در تفرش از قهستان قم معرفی کرده است، در نسخه‌های قدیم و معتبره‌ی هفتمین نظامی نیست. بر ساختگی و الحاقی بودن آنها نیز دلیل دیگر هست و آن این است که ظاهراً در زمان نظامی با آبادی معروفی که اینک نام آن را «تفرش» می‌نویسند، «طبرش» می‌گفته‌اند و حتی در برخی کتاب‌ها «طبرس» نوشته‌اند. چنان‌که در راحة الصدور که در سال ۵۹۹ ق تألیف شده و مؤلف آن درست با نظامی معاصر بوده است، در دو جا یعنی صحیف ۳۰ و ۳۹۵ طبرش ضبط شده و حتی شمس‌الدین لاغری از شاعران آن زمان در قطعه‌ای که در شکایت از جور باطنیان که در آن زمان بر این نواحی استیلا داشته‌اند نالید، به همین گونه ضبط کرده و گفته است:

خسروا هست جای باطنیان
قم و کاشان و آبه و طبرش

آب روی چهار پار بدار
وندین چار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحکان
تا چهارت ثواب گردد شش

ضبط کنونی، یعنی تفرش را در قدیم‌ترین جایی که یافته‌ام، نزهة القلوب حمدالله مستوفی است و ظاهراً از قرن هشتم به بعد نام این آبادی را بدین گونه نوشته‌اند و این دو بیت نیز می‌بایست پس از قرن هشتم و در حدود دویست سال پس از نظامی سروده شده باشد. در حال چون تقی‌الدین اوحدی هم در خلاصه الاشعار نوشته است: «اصل وی از ولایت قم است، اما مولدش در گنجه واقع شده است»، پیداست که این مطلب را از همین دو بیت مجعول گرفته و در ۱۰۱۶ که تألیف این کتاب را به پایان رسانده است، این اشعار مجعول به نام نظامی رواج داشته است. از همه اینها گذشته دهی به نام «تا» را تاکنون در هیچ جای ایران و در هیچ کتابی نیافته‌ام.^{۱۵}

اما بد نیست حادثه‌ای که بر سر آرامگاه و مدفن نظامی رخ داده در اینجا آورده شود. مرحوم سعید نفیسی می‌نویسد:

«اهالی گنجه سی و چهار سال پیش اهانت شدیدی بر ترتیب وی وارد آورده‌اند. بدین معنی که جمعی از مردم شهر به خیال افتاده‌اند که مزاری در داخله شهر ترتیب دهند و بقایای وی را از خارج به آنجا حمل کنند و به همین دلیل مقبره نظامی را نبش کردند و تابوت چوبین منبتی را که بسیار کهن بود و

۱۳. دیوان قصاید و غزلیات نظامی، ص ۶۷

۱۴. راهنمای قم، ص ۷.

۱۵. دیوان قصاید و غزلیات نظامی، ص ۶.

۸. اوحدی مراغه‌ای (درگذشته ۷۳۸ق) در ضمن غزلی از «ابوبکر قم» یاد کرده است و تمام آن غزل چنین است:

گرتو طالب عشقی، غم دمام است اینجا
ور نشانه می‌پرسی، رشته سرگم است اینجا
چون درین مقام آیی، گوش کن که: در راهت
ز آب چشم مظلومان چاه زمزم است اینجا
چیست جرم ما؟ گویی کز حریف ناهمتا
هر کجا که بنشیننی گور کژدم است اینجا
جوفروش مفتی را از نماز و از روزه
رنگ چهره‌ی کاهی بهر گندم است اینجا
گر حریف مایی تو، ما و کنج میخانه
ورز عشق می‌پرسی عشق در خم است اینجا
چونکه بنده فرمایی، پیش حاکم مطلق
سربنه، که هر ساعت صد تحکم است اینجا
همچو دیوبگریزی، چون زمردت پرسم
گرتو مردمی، بالله، خود چه مردم است اینجا
هم بسوزدت روزی، گرچه نیک خامی تو
کین تنور چون برشد سنگ هیزم است اینجا
اوحدی! تو را از چه نان نمی‌فروشد کس
گر نه نام بوبکری با تو در قم است اینجا^{۱۷}

«ابوبکر قم» بیانگر تعصب مردم قم به خاندان علی (ع) است که در برخی کتب، حکایت آن را چنین نقل کرده‌اند:

در زمان استیلای سلاطین اهل سنت و جماعت، یکی از سنیان متعصب را در قم حاکم ساختند. چون شنیده بود که اهل قم، بنا بردشمنی‌ای که با خلفای ثلاثه دارند، در میانشان کسی که موسوم به ابوبکر باشد پیدا نمی‌شود، به اعیان ایشان خطاب کرد اگر از میان خود، کسی را که به یکی از نام‌های خلفای سه گانه موسم باشد پیش من نیاورید، شما را عقوبت خواهم کرد. سه روز مهلت طلبیدند و سرانجام، پس از جست‌وجوی بسیار مردی مفلوک و روی‌ناشته یافتند که اقبیح خلق خدا بود.

چون نظر حاکم بر او افتاد، آن جماعت را دشنام داد که پس از این مدّت، چنین بوبکری نزد من آوردید؟ یکی از آن میان

اصفهان که اهل جهان، جمله مقرند بدان
کاندر آفاق چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا
کاندر آفاق چنان، بقعه خرم نبود
قم به نسبت کم از اینهاست ولیکن گفتم
نیک نیک از که نباشد بد بد هم نبود
منزل مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چوری در همه عالم نبود^{۱۵}

۷. کمال الدین اصفهانی (درگذشته ۷۵۰ق) ملقب به خلاق المعانی، در ضمن غزلی از شهرهای قم و کاشان و در کنار اصفهان یاد کرده است:

دوش ناگاه نعیمی برخاست
که دگر باره جنگ کران است
مرگ دیدم به مرگ تازنده
که همی بازگشت نتوانست
با یکی از هنروران که بحر او
حل اشکال عقل آسان است
گفتم ای دوست باز می‌بینی
کار عالم که چون پریشان است؟
گفت آری قران نحسین است
وین خصومت نتیجه‌ی آن است
گفتم آخر نه جمله هفت اقلیم
زیر دوران چرخ گردان است؟
دور و نزدیک جاودان زیرش
دور مریخ و سیر کیوان است
از چه می‌افتد از برای خدای
آخر این قدر می‌توان دان است
کافر هر قران که نحسان راست
خاص در جامع سپاهان است
و آنچه از اقتران سعدین است
اثر آن به قم و کاشان است
تا بدانی که ترهاست این
همه تقدیر و حکم یزدان است^{۱۶}

۱۵. همان، ص ۳.

۱۶. دیوان کمال الدین اصفهانی، ص ۹۷۷.

۱۷. دیوان اوحدی مراغه‌ای، ص ۷۲ و نیز امثال الحکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۱۰.

یتیمه الذهرتعالبی نقل شده است:

ذَنبِي إِلَى الدَّهْرِ أَنِّي أَبْطَحِي أَبٍ
وَ لَسْتُ أُعْزِي إِلَى قُمْ وَ لَا كَرِجٍ

ترجمه: گناه من در زمانه این است که از نژاد عربم و اهل قم و کرج نیستم.

۱۱. در کتاب‌های راحه الصدور و احسن التقاسیم اشعاری آمده که حاکی از گرایش مردم قم به مذهب شیعه است. از جمله در این چند بیت که شاعر آن (شمس الدین لاغری خطاب به پادشاه سلجوقی) می‌گوید که مردم نواحی مرکزی ایران نظیر قم، کاشان، آبه، فراهان و تفرش باطنی هستند (باطنی نام دیگر اسماعیلیه است) و پادشاه را تشویق و تحریک می‌کند که محض ثواب، شهرهای مذکور را آتش بزند و چهار خلیفه را خشنود کند:

خسروا هست جای باطنیان
قم و کاشان و آبه و تفرش
آبروی چهار یار بدار
و اندر این چهار شهر، زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه
تا ثوابت چهار گردد شش^{۱۱}

۱۲. مردم قم به دلیل شهرت در تشیع، مورد حمله و اتهام دشمنان بوده و از این رهگذر، اشعار و جملات زیادی درباره این ویژگی مردم قم گفته‌اند که در کتاب النقص در صفحه ۶۲۸ نقل شده است. نویسنده تاریخ مذهبی قم می‌نویسد:

در عصر سلجوقیان، بعضی از متعصبین اهل تسنن، همان طور که گفته شد، با وارد آوردن اتهامات و نسبت‌های ناروا به شیعه، پادشاهان و دیگران را نسبت به آنان بدبین می‌کردند و دشمنی و کینه ایشان را برمی‌انگیختند. حتی شیعه را خارج از دین معزفی می‌کردند و به عوام و کودکان یاد داده بودند که این شعر را در بازارها بخوانند:

شکر ایزد که ما مسلمانیم
نه ز قمیم و نه ز کاشانیم^{۱۲}

۱۳. خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۸۲ یا ۵۹۱ ق) چند بار از شهر قم نام برده است.

گفت: ای امیر! هر چه می‌خواهی بکن که آب و هوای قم، ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی‌دهد.^{۱۸}

۹. در نکوهش مردم قم، اشعار و نوشته‌های زیادی وجود دارد که اغلب به گرایش و مذهب آنان اشاره دارد و می‌توان از شعر عربی ابوجعفر دعبل بن علی خزاعی یاد کرد که به تعصب و ارادت مردم قم به خاندان پیامبر برمی‌گردد. این هجوه به دلیل پیراهنی است که حضرت رضا به او داده و مردم قم از وی ربوده بودند و دعبل اشعاری در نکوهش آنان سرود. از جمله:

تَلَّاشِي أَهْلَ قُمْ وَ أَضْمَحَلُوا
تَحِلُّ الْمُخْزِيَاتُ بِحَيْثُ حَلُّوا
وَ كَانُوا شَيْدُوا فِي الْفَقْرِ مَجْدًا
فَلَمَّا جَائِرَتِ الْأَمْوَالُ مَلُّوا^{۱۹}

ترجمه: اهل قم پراکنده و نابود شوند. آنها به هر کجا که بیایند، ذلت و خواری هم می‌آید. در فقر و تهیدستی، مجد و بزرگی را استوار ساختند و وقتی که سرمایه‌ها به آنها روی آورد، ملول و درمانده شدند.

استاد فقیهی در تاریخ مذهبی قم خود داستان دعبل بن علی را با مردم قم به تفصیل نقل کرده، اما به این شعر که به هجو مردم قم پرداخته اشاره‌ای نکرده است.

۱۰. ابن سکره از شعرای قرن چهارم و پنجم، شاعر دیگری است که به دلیل گرایش مردم قم به تشیع و دوستداری خاندان علی (ع) به هجو مردم آن سامان پرداخته است. از جمله در این شعر که به شعار سفید مردم قم اشاره می‌کند:

قَدْ آتَى الْعِيدُ - لَا آتَى
لَيْسَ فِيهَا لَهَا شَمِي
أَنَّهُ عِيدُ أَهْلِ قُمْ وَ
يَتَلَقَى بِيَاضُهُمْ
فَلَقَدْ أَنهَجَ الْمُهْجَ
سُرُورٌ وَ لَأَفْرَجَ
قَاشَانَ وَ الْكَرَجَ
بِقَلُوبٍ مِنَ الْبَسْجِ

ترجمه ابیات چنین است: عید آمد، ای کاش نمی‌آمد. براستی جان‌های ما را برد. در این عید، برای بنی هاشم (مقصود آل عباس است) شادی و گشایشی نیست. این عید مردم قم و کاشان و کرج است [کرج شهرکی بوده نزدیک اراک فعلی] که شعار سفید دارند، ولی دل‌هایشان به سیاهی سنگ شبیه می‌باشد.^{۲۰}

بنا به گفته استاد فقیهی، ابن سکره شاعر قرن چهارم در موارد گوناگون، به مردم قم تاخته و طعنه‌ها زده است. از جمله این شعر که در کتاب

۱۸. کتاب کوچک، حرف الف، دفتر اول، ص ۹۳.

۱۹. دیوان دعبل بن الخزاعی، ص ۲۵۷.

۲۰. یتیمه الذهرتعالبی، ج ۳، ص ۲۰. نقل از تاریخ مذهبی قم، ص ۲۲۹.

۲۱. تاریخ مذهبی قم، ص ۳۲۳.

۲۲. نقل از تاریخ مذهبی قم، ص ۳۲۶.

الف) خاقانی ضمن غزلی می‌گوید:

بخت بد رنگ من امروز گم است
یارب این رنگ سودای چه تخم است
دلدل دل، ز سر خندق غم
چون جهانم که بس افکنده شم است
با من امروز فلک را به جفا
آشتی نیست همه اُشتلم است
شد چو کشتی به کژی کار فلک
گه عنانش محل پاردم است
دولت امروز، زن و خادم راست
کاین، امیری و آن، شاه قم است
تا به درگاه خدا داری روی
زر آلوده سگ حلقه دم است
باز چون بر در خلق افتد کار
زر بر سفله، خدای دوم است
این کرم جستن خاقانی چیست
که کرم در همه آفاق گم است^{۲۳}

ب) خاقانی در شعری که در هجورشیدالدین و طواط سروده از «یوزک قمی» که گویا نوعی گربه باشد نام می‌برد. بخشی از شعرش چنین است:

این گربه چشمک این سگک غوری غرک
سگسارک مختشک و زشت کافرک
با من پلنگ سارک و روباه طبعک است
این خوک گردنک سگک دمنه گوهرک
بوده سگ رمنده و اکنون به بخت من
شیرک شده است و گرگک و از هر دو بدترک
خنبک زند چوبوزینه، چنبرک زند چو خرس
این بوزغاله ریشک پهنا نه منظرک
چو یوزک قمی جهد از دم آهوان
با دوستان رود کس کفتار در برک
گرد غزالکان و گوزنان بزم شاه
فحلی کند چو گوگرد خرد مادرک

گردست و پاش چوسگک کھف بشکنی
هم بزنگردد از دمشان این سبک سرک
خاقانیا گله مکن او از سگان کسیت
خود صیدی کئی سگک استخوان خورک^{۲۴}

ج) خاقانی یک بار دیگر، در هجویکی از وزرای شروانشاه که یزید نام یکی از نیاکان سلسله شروانشاهیان است، نامی از قم برده است.

ای ظلم تو مخرب ملک یزدیان
لاف از علی مزین که یزید دوم تویی
تومنکری که از لب عیسی نفس منم
من آگهم که از خردجال دم تویی
لاف از هنر میار که بر مرکب هنر
جای عنان منم، محل پاردم تویی
اندر حرامزادگی از استران دهر
آن از جل درشت سر نرم شم تویی
قُمی و درگزینی و کاشانی وزیر
در خواجگی، سرآمدگانند، گم تویی
اصحاب کھف وارزنگ توزیرخاک
خفتند هر سه رابعهم کلبهم تویی
خاقانی اشتلم به زبانی کند چو تیغ
بفکن سپرکه بابت این اشتلم تویی^{۲۵}

دکتر جلال الدین کزازی در کتاب گزارش دشواری های دیوان خاقانی در توضیح بیتی که لفظ «قَمی» آمده نوشته است:

قَمی و درگزینی و کاشانی وزیر در خواجگی، سرآمدگانند، گم تویی می‌تواند بود که «قَمی»، مجد الملک ابوالفضل قمی، وزیر برکیارق باشد و «درگزینی» قوام الدین ناصرین علی درگزینی، وزیر سلطان محمود سلجوقی و «کاشانی»، زین الدین مجد الاسلام محمود بن محمد راوندی، دایی نویسنده راحة الصدور که سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی او را به استاد برنامید. این زین الدین، وزیر نبوده است. می‌شاید که خاقانی به پاس نزدیکی وی با شاه سلجوقی، او را در شمار وزیران آورده باشد.^{۲۶}

۱۴. در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، در فصل مقاله دبیری،

۲۴. دیوان خاقانی، ص ۶۵۰.

۲۵. دیوان خاقانی، ص ۶۸۷.

۲۶. گزارش دشواری های دیوان خاقانی، ص ۳۱۷.

۲۳. دیوان خاقانی، ص ۷۰۷.

رفتیم به عراق بر در جنانانه
چون باد، برون دوید یار از خانه
گفتا: پی دل میا بدین نوش آباد
گفتم: کاشان، گفت: که قم کاشانه^{۳۱}

۱۶. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵ - ۷۱۸ ق) در تاریخ مشهور و معتبر خود جامع التواریخ ضمن داستان شمس الدین صاحب دیوان از شهر قم و مزار فاطمه معصومه سخن رانده است:

صاحب شهید، شمس الدین صاحب دیوان، از حدود جاجرمد بر جَمَازَه نشست و از راه بیابان به اصفهان آمد و از آنجا (چون احساس توطئه‌ای را در علیه خود کرد) به اسم زیارت، از شهر بیرون رفت و بر اسبان گزیده سوار و متوجه قم شد. چون به آن جا رسید؛ در مشهد شریف که بیرون شهر است، فرود آمد و در آن مزار متبرکه، معتکف شد.^{۳۲}

استاد علی اصغر فقیهی در توضیح مزار و مدفن حضرت معصومه و جغرافیای شهر قم در زمان مؤلف جامع التواریخ نوشته است:

آنچه که در این نوشته به نظر می‌رسد، بیرون بودن مرقد فاطمه معصومه از شهر است و تا دوره مغول و قرن هفتم و هشتم دست کم، شهر قم در محل مرقد کنونی، دایر نشده بود و می‌توان گفت که در اوایل عصر صفویه، آرامگاه فاطمه معصومه بیرون باروی شهر قرار داشته (به موجب یک وقف‌نامه از آن زمان) و به تدریج شهر به آن نزدیک شده و داخل شهر قرار گرفته است.^{۳۳}

۱۷. در دیوان حکیم سوری، یادی از «زعفران قم» و «سوهان قم» تنها سوغات معروف و مطرح قم شده است. وای کاش کسی که با سوهان - پزی آشنایی دارد، پیدا می‌شد و پیشینه و ریشه سوهان پزی در قم و اصطلاحات خاص این حرفه را ثبت و ضبط می‌کرد. اما دویستی که حکیم سوری در آن از سوهان و زعفران قم یاد کرده چنین است:

سوهان قم و کشمش و بادام ملایر
با پشمک یزد و گز خوانسار فرستم
گاهگاهی یادی از سوهان قم هم بیار
خاصه گر کافی بینی زعفرانش هست و قند^{۳۴}

درباره سابقه کشت زعفران در قم و اینکه آیا واقعاً این محصول با توجه به آب و هوای خشک و گرم آن شهر به عمل می‌آمده، در متون و منابع

حکایتی از شهر قم و قاضی این شهر آورده و در آن، مردم قم، مختصر شکایتی از قاضی خود به پیش صاحب عباد، وزیر فخرالدوله و مؤید الدوله دیلمی می‌برند و صاحب عباد، با جمله‌ای مسجع که در کمال ایجاز رانده شده، او را عزل می‌کند. و گویا قاضی در برابر چنین فرمان فصیحی گفته بود: «أنا معزول السَّجْعِ: سجعی بر زبان صاحب گذشت و باعث عزل من شد».^{۲۷}

صاحب کافی، اسماعیل بن عباد الزازی، وزیر شهنشاه بود و در فضل، کمالی داشت و ترسل و شعرا و بر آن دعوی، دو شاعر عدل‌اند و دو حاکم راست. و نیز صاحب، مردی عدلی مذهب بود و عدلی مذهبان، به غایت متنسک و متقی باشند، و روا دارند که مؤمنی به خصمی یک جو، جاودانه در دوزخ بماند، و خدَم و حشم و عمال او بیشتر، آن مذهب داشتندی که او داشت و قاضی بود به قم از دست صاحب که صاحب را در نُسک و تقوای او، اعتقادی بود راسخ، و یک یک، برخلاف این از وی خبر می‌دادند و صاحب را استوار نمی‌آمد، تا از ثقات اهل قلم، دو مقبول القول گفتند که زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود، قاضی پانصد دینار رشوت بستد.

صاحب را عظیم مستنکر آمد به دو وجه: یکی از کثرت رشوت، و دوم از دلیری و بی دینتی قاضی. حالی قلم برگرفت و بنوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. أیها القاضي بقم قد عزلناک ققم»^{۲۸} و فضلا دانند و بلغا شناسند که این کلمات، در باب ایجاز و فصاحت، چه مرتبه دارد، لاجرم از آن روز، باز این کلمه را بلغا و فصحا، بردل‌ها همی نویسنند و بر جان‌ها همی نگارند.^{۲۹}

۱۵. خواجه سوری کرمانی (۶۸۹ - ۷۵۳ ق) معروف به نخلبند شعرا در چهارپاره‌ای سروده است:

در راه مراغه با گروهی مردم
کردم دل خسته به در زنگان گم
گفتم: برخیزم از سر مُلک عراق
کاشان همه گفتند: به یکبار که: قم!^{۳۰}

خواجه سوری کرمانی در این شعرا عنوان شهرهای کاشان و قم ایهامی ساخته است. کاشان در معنای خانواده و اهل کاشانه و قم به معنی برخیز در کنار هم در معنای شهر کاشان و قم، «ایهام تناسب» ساخته است.

خواجه سوری بار دیگر، در چهارپاره‌ای با همان شگرد ایهام، نام قم و کاشان را در کنار هم نهاده و این‌گونه سروده است:

۲۷. ای داور شهر قم؛ همانا تورا از کار برکنار کردم. پس برخیز.

۲۸. ای داور شهر قم؛ همانا تورا از کار برکنار کردم. پس برخیز.

۲۹. چهار مقاله، ص ۲۸.

۳۰. دیوان خواجه سوری کرمانی، ص ۵۴۶.

۳۱. دیوان خواجه سوری کرمانی، ص ۵۵۰.

۳۲. جامع التواریخ، ص ۸۰۸.

۳۳. تاریخ مذهبی قم، ص ۸۸، ۸۹.

۳۴. دیوان حکیم سوری، ج ۲، ص ۲۳ و ج ۱، ص ۲۵.

شهری از قصر جنان و باغ جنت نسخه‌ای
شهریاری لطف و انعام خدا را مظهری

روضه خاکش عبیر و روح پرور روضه‌ای
سروری در وی امیری عدل پرور سرورری

چیست دانی نام آن شهرو کدام آن شهریار
کین دورا زیب و فر، ثانی نباشد دیگری

نام آن شهر است قم، فخرالبلاد أم القرای
کش به خاک آسوده از آل پیمبر دختری....

شهریار آن ولایت والی آن مملکت
زیید الحق کسری آیینی تهمتن گوهری^{۳۹}

۲۰. قآنی (۱۲۲۲ - ۱۲۷۰ق) شاعر معروف عصر قاجار، ضمن
ترکیب بندی، درباره ممنوع بودن شراب در قم می‌گوید:

در قم شراب نیست حریفان خدای را
برتر نهید گامی و از ری بیاورید^{۴۰}

این بیت قآنی نشان می‌دهد که در قم از عربده جویی و بدمستی اثری
نبوده است؛ زیرا مشروب فروشی و باده‌گساری در این شهر ممنوع بوده
است. این مطلب در آثار شعرا و نویسندگان دیگر نیز دیده می‌شود. نظیر
این بیت محمدکاظم ولد محمد صادق از نجبای قم که گفته است:

یک ناله‌ی مستانه ز جایی نشنیدم
ویران شود آن شهر که میخانه ندارد^{۴۱}

اما وحدت کرمانشاهی (درگذشته ۱۳۱۰) هم این بیت را در دیوان خود
آورده است و همه به او نسبت می‌دهند. در دیوان وحدت «نشندیم»
آمده است. نجیت کاشانی هم بیتی با این مضمون دارد:

خمیازه کشیدیم به جای قدح می
ویران شود آن شهر که میخانه ندارد^{۴۲}

۲۱. قم ظاهراً به دلیل پایگاه مذهبی آن از قرن‌ها پیش جایگاه گور و دفن
و مقبره بوده است و معلوم نیست به چه سبب بدان هاله‌ای از تقدس
داده‌اند. روشن است که قبور فراوانی از چهره‌های مذهبی و نام‌های
کوچک و بزرگ در قم مدفون بوده‌اند و کسانی در این زمینه، پژوهشی
دامن‌گستر کرده‌اند. مدرسی طباطبایی درباره مقابر و قبور قم در کتاب
تربت پاکان نوشته است:

گذشته به روشنی ثبت شده است. چند جمله که از مقالات استاد
علی اصغر فقیهی برداشت شده است:

- خسرو پرویز از زیدک پرسید: مرا از بوی بهشت خبر ده، زیدک از چند
چیز خوشبو نام برد از جمله، زعفران قم.^{۳۵}

- در باغ‌ها و مزارع قم، انواع و اقسام میوه‌های درختی و زمینی مرغوب
به عمل می‌آمده که امروز یا اثری از آنها نیست یا برداشت اندکی از آنها
می‌شود، از جمله زیتون و زعفران که مرغوب‌ترین آنها در قم به عمل
می‌آمده و جلوتر به نقل از ثعالبی در کتاب غرملوک الفرس گفته شد.

این مطلب نیز از مقاله «باغ‌های قم»، نوشته سیدعلی ملکوتی
یادداشت شده است:

«برابر با آن چه به نقل از کتاب پهلوی خسرو کوزان و زیدک که ثعالبی
خلاصه آن را در کتاب غر اخبار ملوک الفرس آورده از زعفران قم و
نفاست آن یاد می‌کند و در عین حال، نشانی از قدمت کشت زعفران
در این شهر دارد.»^{۳۶}

«سابقه کشت زعفران، این محصول پربها در قم به سده‌های پیش
می‌رسد و به استناد مأخذ متعدد، رواج کشت آن از قرن سوم تا هشتم و
نهم ادامه یافته است.»^{۳۷}

۱۸. فتحعلی خان صبای کاشانی (۱۱۷۹ - ۱۲۳۸ق) شاعر و مداح
فتحعلی شاه قاجار، در شعری به خرابه بودن شهر قم در روزگار خود اشاره
کرده است. استاد فقیهی ویرانی و آبادانی قم در دوره‌های متفاوت را
به تفصیل بیان کرده و نوشته: «از فتنه افغان به بعد، قم رو به ویرانی نهاد
و کسی به آن توجهی نداشت. این امر در دوره قاجاریه نیز تقریباً ادامه
داشت و نویسندگان و جهان‌گردانی که قم را در آن زمان وصف کرده‌اند
به خرابی و ویرانی آن اشاره نموده‌اند. شاعران عصر قاجار هم قم را
شهری خراب دانسته‌اند. از جمله فتحعلی خان صبای کاشانی گوید:

بیمار خفته بودم اندر خرابه‌ی قم
کز هاتفی شنودم آواز لائتم، قم^{۳۸}

۱۹. هاتف اصفهانی (۱۱۹۸ق) قصیده‌ای در ستایش شهر قم دارد که با
تملق و چاپلوسی همراه است. مسلم است که توصیفات او جز مثنوی
گزاره و دروغ چیز دیگری نیست و تنها برای خوش آمدگویی حاکمان
شهر قم آن را گفته است:

شهری آیش جانفزا مُلکی هوایش دلگشا
شهریارش دلنوازی والی‌اش جان پروری

۳۵. ثعالبی، عَزَّوَمَلُّوْكَ الْفَرَس (قرن چهارم و پنجم)، به همت زوتمیرگ، ص ۷۰۹.

۳۶. راهنمای قم، ص ب.

۳۷. قم در قرن نهم، ص ۸۶.

۳۸. تاریخ مذهبی قم، ص ۱۵۲.

۳۹. دیوان هاتف اصفهانی، ص ۸۸.

۴۰. دیوان قآنی، ص ۶۸۸.

۴۱. تذکره نصرآبادی، چاپ احمد مدقق یزدی، ص ۵۵۴.

۴۲. دیوان نجیب کاشانی، ص ۲۰۳.

ز قم برگشت و عاقل شد ولی حیف
 که کردش باز اغوا ناصر السیف
 به مجلس کرد توهین از سر کیف
 ولیکن بی خبر بود از کم و کیف
 که مجلس نیست با ایشان وفادار
 به جز شش هفت تن بیکار و بی‌عار
 دریغ از راه دور و رنج بسیار^{۴۵}

میرزاده عشقی با اینکه جوانی روشنفکرو به مزایای جمهوری آگاه و از طرفداران آن بود، چون از بازی‌های سیاسی و دسیسه‌های پشت پرده خبرداشت، با آن جمهوری مصنوعی که دارودسته رضاخان راه اندخته بودند بنای مخالفت گذاشت و سرانجام همین انتقادات و بی‌پروایی‌هایش موجب ترور او شد. برای اینکه به ماجرای جمهوری در زمان شاعر نزدیک شویم، بد نیست که اشاره‌ای به حوادث این حادثه سیاسی داشته باشیم که عشقی در «جمهوری نامه» خود، کارنامه یا تاریخچه جمهوری را به تصویر کشیده است.

حادثه جمهوری روز شنبه دوم فروردین ۱۳۰۳ ش، در میدان بهارستان رخ داد. برای جلب موافقت نمایندگان در مخالفت با جمهوری، قریب چهل هزار نفر از اهالی تهران، صحن دارالشورای محوطه بهارستان، خیابان‌های مربوط به بهارستان را اشغال کرده بودند. همه و غوغا هنگامی رویه شدت گذاشت که آیت الله آقا جمال اصفهانی در پیشاپیش بازاری‌ها، سواره به دهلیزه مجلس وارد می‌شد. نظامیان نگهبان مجلس مانع از ورود به آن صورت شده و سرنیزه‌ای به شکم مرکوبش زدند. وکلای طرفداران سردار سپه (رضاخان) از فشار و غوغای مردم به هراس افتادند، توسط سید محمد تدین، رئیس مجلس، سردار سپه را به یاری خواستند. با آمدن چند گردان نظامی سواره و پیاده از سربازخانه‌های عشرت‌آباد و باغشاه، خود سردار سپه هم به مجلس آمد. در نتیجه هیاهو و انداخته شدن آجری به روی ایشان، وی فرمان داد که مردم را پراکنده سازند. نظامیان با سرنیزه و سواره نظام با شمشیر به مردم هجوم برده، جمعیت را از هر سو پراکنده ساختند.^{۴۶}

۲۳. محمود تندرلی معروف به صمصام‌السلطان (۱۲۶۰ - ۱۳۲۱ ش) از شاعران لطیف‌پرداز حکومت پهلوی اول در اشعارش به چند ویژگی خاص و منحصر به فرد شهرقم اشاره کرده که کمتر شاعری به روی آن انگشت گذاشته است. از جمله در دو بیتتی که درباره آب و هوای خشک قم به درستی و ظرافت سروده است:

اصولاً جز بزرگان و مقدسان مذهبی و روحانی که مدفن آنان - به خاطر تبرک جستن مردمان به زیارت تربتشان - بیشتر مشخص و جای آن با گذشت زمان و حوادث آن معلوم و معین مانده است، قبور دیگران پس از گذشت روزگار، حرمتشان به دست فراموشی سپرده می‌شود. از این رو در قم نیز از آن همه بزرگان و امرا که از قرن دهم به بعد در خاک آن، جا گرفته‌اند. تنها قبر پادشاهان صفوی و قاجار مشخص است و از شاهزادگان و رجال قاجاری هم تنها قبور آن عده که در اواخر این دوره در بقاع دو صحن به خاک رفته‌اند معلوم است.^{۴۳}

مشخص است که بیشترین قبوری که در قم باقی مانده قبور امامزادگان است. شاعری به نام زکی باغبان قمی در شعری به آمار امامزادگانی که در قم مدفون شده‌اند اشاره کرده است و آن عدد ۴۴۴ است. بی‌گمان این عدد گویای آن است که قم کانون امامزادگان و قبرستان‌ها بوده و بیشترین آمار دفن و کفن و گورستان را در تاریخ جغرافیایی ایران را داراست:

باشد چهارصد - چهل و چهار از شرف
 اولاد مرتضی علی آن شاه لوکشف

مدفون به امر حق، همه چون در درین صدف
 فرقی میان قم و کعبه و نجف

خوشدل کسی که دفن شود در مزار قم

روزی که ظلم در همه جا باب می‌شد
 رحم از میان خلق چه نایاب می‌شود

روی زمین چو کوره سیماب می‌شود
 ظالم به دشت قم چونمک آب می‌شود^{۴۴}

۲۲. میرزاده عشقی (۱۲۷۲ - ۱۳۰۳ ش) در شعر معروف «جمهوری نامه» که در انتقاد از رضاخان و دسیسه‌های او سروده، از رفت و آمد مزورانه او به شهر قم یاد کرده است:

رضاخان شد از این حرکت پشیمان
 به سعدآباد رفت از شهر تهران

از آنجا شد به سوی قم شتابان
 حجج بستند با او عهد و پیمان

که باشد بعد از این بر خلق غمخوار
 ز جمهوری نگوید، هیچ گفتار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

۴۵. کلیات مصور عشقی، ص ۲۹۳.

۴۶. کلیات مصور عشقی، ص ۲۸۵.

۴۳. تربت پاکان، ج ۲، ص ۲۷.

۴۴. بازیگران کاخ سبز، ص ۴۵ - ۴۶.

در قم که به جزاز فصل زمستان و تموز
پاییز و بهار، کس ندیده است هنوز

در راهرو بام ملاقات کنند
این هر دو بزرگوار سالی یک روز^{۴۷}

لیک از آن ترس که محصور شوند
بود لازم که ز ری دور شوند

لاجرم روی نهادند به قم
یک یک و ده ده و صد صد، مردم...^{۴۹}

۲۵. در دیوان نسیم شمال، ذکری از شهرقم آمده که در آن به یک حادثه تاریخی اشاره دارد و آن هنگامی است که احزاب و عده‌ای از نیروهای سیاسی، برای پناهنده شدن یا تحصن به قم و حرم حضرت معصومه (س)، روی می‌آورند:

امسال محرم عجب آشوب به پا شد
غم بر سرغم رفت و عزاروی عزا شد
این ماه محرم، چه عجب ماه عجیبی است
خواهم دوسه سطری بنویسم که چه‌ها شد
این است همان ماه که یک دسته ز مردم
قم، غم شد و غم، قوت و غذای رفقا شد
یک سلسله رفتند به تجریش و دز آشوب
یک طایفه با مغلظه، انگشت نما شد
معصومه‌ی قم مأمّن خاص سفرها شد
این ظلم به ما شد

۲۶. محمدتقی بهار (۱۲۶۶ - ۱۳۳۰ ش) در ترکیب‌بندی طولانی با عنوان «آینه عبرت» که یک دوره تاریخی مختصر ایران را (از ابتدای سلطنت کیومرث تا آخر دوره مظفرالدین شاه) به رشته نظم درآورده، از شهرقم که آن زمان کانون توجه مشروطه‌خواهان قرار گرفته بود یاد کرده است. ترکیب‌بند بهار که در واقع در نصیحت به رفتارهای مستبدانه محمدعلی شاه قاجار سروده شده است، بسیار استوار و دربردارنده نکته‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعی فراوان است؛ از جمله بخشی از شعر که تحصن روحانیون در شهرقم و حوادث آن روزها را در شعر خود منعکس کرده است:

هیئت روحانیون رفتند از ری سوی قم
تا که از این ملک فرمایند هجرت گلهم

صدراعظم کرد با مردم زهرسواشتنم
لیگ گفتش جنبش ملی که هان‌ای خواجه قم!

طبل آزادی کشید آواز چون روبینه خم
خلق باز آمد ز شه عبدالعظیم و شهرقم

گشت صادر دستخط شه در اصلاح امور
از قضا «عدل مظفر» گشت تاریخ صدور^{۵۱}

صمصام‌الدوله قمی (محمود تندری معروف به شیوا) زمانی رئیس شهربانی قم بوده و با قاب‌سازی و خاتم‌سازی آشنا بود. در تیراندازی و شکار صید، به اندازه‌ای مهارت داشت که هنرتیراندازی او پیش همشهریانش ضرب‌المثل بود. به مدت سی سال به خدمات دولتی و پست‌هایی چون ریاست امنیه و سپس ریاست نظمی‌های قم و کاشان اشتغال داشت. تندری عاقبت در سال ۱۳۲۱ ش در سن ۵۷ سالگی درگذشت و در صحن پایین ایوان آینه به خاک سپرده شد.^{۴۸}

صمصام‌الدوله در زمینه شاعری به ناصر خسرو و مسعود سعد و فردوسی و نظامی علاقه و ارادت خاصی داشته است. اشعارش گواه احساس راست و درونی اوست که با زبانی ساده و روان و گاه نزدیک به زبان ایرج میرزا سروده شده است، اما ایاتی که در آن به قم و حال و هوای آن زمان قم اشاره کرده خالی از نکته نیست؛ از جمله شکوه و شکایت‌هایی که از شهرقم و کاشان و روزگار خود کرده:

گاهی به قم و گاهی سوی کاشان
گه برده کاشان کاشان به طهرانم

کاشان و قم شده دو کاشانه
ای کاش از این دو شد رها جانم

من زنده دلم نه مرده کاندر قم
در گور کنند زنده زندانم

۲۴. در دیوان ایرج میرزا (۱۲۵۳ - ۱۳۰۴ ش) و در مثنوی «انقلاب ادبی» ماجرای بازگفته می‌شود که در آن اشاره به اشغال متفقین و محصورشدن مردم ری به قم دارد. شهری که در آن زمان، کانون توجه مشروطه‌خواهان بود.

گوش کن کامدم امشب به نظر
قصه‌ی دیگر از این بامزه تر

اندر آن سال که از جانب غرب
شد روان، سیل صفت، آتش حرب...

اهل ری عرض شهادت کردند
چه بگویم چه قیامت کردند

۴۹. دیوان ایرج میرزا، ص ۱۲۵.

۵۰. دیوان نسیم شمال، ص ۳۸۴.

۵۱. دیوان ملک الشعراء بهار، ص ۹۲.

۴۷. دیوان صمصام‌الدوله، ص ۱۱۷.

۴۸. دیوان صمصام‌الدوله، ص ۱۲.

چرا مردی کند دعوی کسی کو کم تراست از زن
الا تهرانیانیا انصاف می کن خر تویی یا من

توای بیمارانادانی چه هذیان و هدرگفتی
به رشتی کله ماهی خور به طوسی کله خرگفتی

قمی را بد شمردی اصفهانی را بترگفتی
جوانمردان آذربایجان را تُرک خرگفتی

ترا آتش زدند و خود بر آن آتش زدی دامن
الا تهرانیانیا انصاف می کن خر تویی یا من^{۵۳}

چند ضرب المثل و شعر رایج در فرهنگ عامه

۱. ضرب المثل: هم از سوهان قم ماندن و هم از حلوائ کاشان.

مترادف: نه در مسجد دهندم ره که زندی
نه در میخانه کاین خمار، خام است

نیز مترادف: پایین پایین جا نیست، بالای بالا راه نیست: فزونجویی؛
یعنی او را از قبول موقعیتی که درخواست باز می دارند.^{۵۴}

۲. ضرب المثل: آتش «مصطفی» بود، آتش «مصطفی بک» شد!

امیرقلی امینی در کتاب داستان های امثال ریشه این مثل را چنین
آورده است:

مردم قم آشی می بزند که به «آش مصطفی بک» معروف است.
گویند آتش فروشی نزدیک حرم، پاتیلی بزرگ بر منقل نهاده به
تبلیغ عابران بانگ می کرد که:

– «آی آتش مصطفی است و خوردن دارد»

مگر الاغ طوافی که در آن کنار ایستاده بود. فواره وار ریغی به دیگ
آش پرتاب کرد. آتش فروش بی درنگ چمچه در پاتیل گرداند.
همچنان به تبلیغ عابران بانگ بر آورد:

– بیا مسلمان که آتش مصطفی بود و آتش مصطفی بک شد!^{۵۵}

۳. ضرب المثل: هم از هلیم قم افتادن، هم از شوربای کاشان!

اشاره به محرومیت نذر خوار است که پیش از مُحَرَّم به طمع حلوائ
قم راهی آن شهر شد، اما نذر خواران آراسته سپاه آنجا مجالش نداده،
ناکامش نهاده اند و چون به کاشان باز آمده نیز فرصت تمتع از شوربای
نذرانه مرسوم شهر او نیز فوت شده بود.

مترادف: هم از گندم ری افتادن، هم از خرمای بغداد.^{۵۶}

۲۷. محمدحسین شهریار (۱۲۸۳ - ۱۳۶۷ش) غزل سرای نامی
معاصر، در یکی از شاهکاری شعری خود با عنوان «ای وای مادرم» که
در قالب نیمایی سروده، از شهرقم یاد کرده که گویا مادرش را برای
خاکسپاری به آنجا آورده بودند و شهریار در توصیفی سخت عاطفی
آن را بیان داشته است. شعر «ای وای مادرم» بلند و طولانی است که در
اینجا بند نخستین و بند دوازدهمین آن را می آوریم:

آهسته باز از بغل پله ها گذشت

در فکر آتش و سبزی بیمار خویش بود

اما گرفته دور و برش هاله ای سیاه

او مرده است و باز پرستار حال ماست

در زندگی ما، همه جا وول می خورد

هر کنج خانه، صحنه هایی از داستان اوست

در ختم خویش هم به سرکار خویش بود

بیچاره مادرم....

در راه قم به هر چه گذشتیم، عبوس بود

پیچیده کوه و فحش به من داد و دور شد

صحرا همه خطوط کج و کوله و سیاه

طومار سرنوشت و خبرهای سهمگین

دریاچه هم به حال من از دور می گریست

تنها طواف دور ضریح و یکی نماز

یک اشک هم به سوره ی یاسین من چکید

مادر به خاک رفت....^{۵۲}

اشاره شهریار به آوردن مادر خود، آن هم از تهران (مادر شهریار در سال
۱۳۳۱ش در هنگامی که در تهران اقامت داشته فوت کرده است) به
شهرقم برای خاکسپاری، بیانگر موقعیت مذهبی این شهر است و نیز
یادآور این شعر صمصام السلطان (محمود تندی معروف به شیوا) که
سال ها پیش درباره شهرقم گفته بود:

صادر قم، خاک گور و واردش

مردگان از هر دیار و بادیه

۲۸. شهریار در شعر معروفی با عنوان «گله یک نفر سرباز آذربایجانی» در
کنار رشتی و اصفهانی و آذربایجانی از قمی هم نام برده است. شعری
که شهریار از خود پسندی بعضی از اهالی تهران و تحقیرشان نسبت به
شهرستانی ها سخت رنجیده و تمام تهرانی ها را به باد انتقاد گرفته است:

الا ای داور دانا، تو می دانی که ایرانیچه

محنت ها کشید از دست این تهران و تهرانی

چه ظرفی بست از این جمعیت، ایران جزیریشانی

چه داند رهبری سرگشته ی صحرای نادانی

۵۲. دیوان شهریار، ج دوم، ص ۲۰۷.

۵۳. کلیات دیوان شهریار، ج ۱، ص ۶۸۵.

۵۴. کتاب کوچک، حرف ب، دفتر اول، ص ۶۲۵.

۵۵. کتاب کوچک، حرف آ، ص ۴۸۶.

۵۶. کتاب کوچک، حرف الف، دفتر دوم، ص ۱۲۵۵.

و احمد شاملو در کتاب کوچه ذیل مدخل «بی‌علت قمی» توضیحاتی آورده که چنین است:

«از بلاد ممدوحه، قم است و اخبار در مدح قم بسیار است. قم
ارض طیبه است؛ مثل ارض شام...
مترادف: بی‌واتوره قزوینی.^{۶۰}»

۶. ضرب‌المثل: بی‌عیب قمی

حکایت این مثل در کتاب کوچه بدین شکل آمده است:

مردی قمی خانه‌ای به یکی فروخت با این شرط که حق استفاده آزادانه از میخی که به فلان دیوار از فلان اتاق خانه کوفته شده است با فروشنده باشد. قباله و بنجاقی تنظیم کردند و خانه به خریدار تحویل شد. روز دیگر چون خریدار به خانه آمد، گندی سخت عظیم برخاسته دید. چون تحقیق کرد لاشه سگی دید بر آن میخ آویخته. فریاد و فغان کرد که به جایی نرسید؛ چرا که حق استفاده آزادانه از آن میخ، شرط معامله بود. کارسگ مرده و لاشه خراویختن بر آن میخ تا بدان جا ادامه یافت که خریدار ناگزیر خانه را به نیم بها به مردک قمی باز فروخت!

- در تداول این حکایت دو اشاره هست: یکی اشاره «عیب قمی داشتن» یا «بی‌عیب قمی بودن» به یک معنا که از آن، وجود چنین اشکالاتی را افاده می‌کنند:

«این خانه بسیار خوب است فقط یک عیب قمی دارد: پشتش، کارخانه‌ای هست که صدایش مانع آسایش ساکنان خانه می‌شود».

به عبارت دیگر: «این خانه بی‌عیب است، گیرم بی‌عیب قمی!»

اشاره دیگر «بالای میخ (فلان) زدن» است به معنای «از قدرت (فلان) سود جستن».

برای مثال: «پسره بالای میخ عمویش می‌زند، چون عمویش سرتیپ است!»

«یارو پولدار است، بالای میخ ثروتش می‌زند!»^{۶۱}

۷. ضرب‌المثل: سر مردم را قمی می‌شکنند، تاوانش را کاشانی می‌دهد:

این مثل در فرهنگ عوام امیرقلی امینی درج شده و مترادف است با: «خر خرابی می‌کند، از چشم گاو می‌بینند».

نظیر این مضمون را سعدی در قصایدش آورده:

۶۰. کتاب کوچه، حرف ب، دفتر سوم، ص ۱۹۴۶.

۶۱. کتاب کوچه، حرف ب، دفتر سوم، ص ۱۹۴۷.

۴. ضرب‌المثل: نه قم خوبه نه کاشون / لعنت به هر دو تاشون
این ضرب‌المثل، مترادف مضمون این حکایت است که عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من آورده است:

«یکی می‌خواست سوره «روم» بخواند. پس از بسم الله خواند:
- الم غُلِبَتِ الثُّرُكُ

قرآن خوانی نزدیک او بود. غلط مؤمن را ملتفت شده و گفت:

- «الم غُلِبَتِ الرُّوم» است نه «غُلِبَتِ الثُّرُكُ»

مؤمن گفت: هر دو خارجی هستند برای ما ترک و رومش فرقی ندارد.^{۵۷}

۵. ضرب‌المثل: کار قمی بی‌علت نیست

در میان ضرب‌المثل‌های فارسی مثلی است با این عنوان: «کار قمی بی‌علت نیست» که در کتاب فرهنگ عوام امیرقلی امینی ضبط شده است. استاد فقیهی در کتاب تاریخ مذهبی قم در توضیح این ضرب‌المثل نوشته است:

«علت قمی» یا صحیح‌تر گفته شود «بی‌علت قمی»، ضرب‌المثلی است که در موردی به کار می‌رود که کسی با زرنگی خاصی برحریف چیره شود. این ضرب‌المثل، قرن‌ها قبل از صفویه معمول بوده و هنوز هم کم و بیش استعمال می‌شود. ظاهراً ضرب‌المثل «علت قمی» را مخالفان و دشمنان مردم قم، در زمانی که شیعه در ایران در اقلیت بوده، به عنوان طنز برای برحزرداشتن دیگران از سرورکار داشتن با قمی‌ها به وجود آورده‌اند. در اوایل صفویه این ضرب‌المثل بیشتر در بازار و هنگام داد و ستد استعمال می‌شد و می‌گفتند معامله «بی‌علت قمی» باشد. شاعری از شاعران اوایل صفویه، به نام مولانا ناییره قمی، در دفاع از مردم قم، در قبال ضرب‌المثل مزبور گفته است:

مردمان گویند، بی‌علت قمی
راست می‌گویند، بی‌علت قمی است^{۵۸}

مقصود شاعر این است که مردم می‌گویند، معامله یا سخن خالی از علت قمی باشد. درست می‌گویند قمی بدون علت و تزویر است با توجه به اینکه بیت مزبور در «تحفه سامی» تألیف سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل اول ذکر شده و سام میرزا در سال ۹۸۴ درگذشته است. باید گفت که این ضرب‌المثل همان طور که گفته شد، بسیار قدیمی است و تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، بیت مزبور، قدیم‌ترین موردی است که در آن از «علت قمی» سخن رفته است.^{۵۹}

۵۷. کتاب کوچه، حرف ت، دفتر اول، ص ۱۱۱۵.

۵۸. تحفه سامی، ص ۳۶۴.

۵۹. تاریخ مذهبی قم، صص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۹. خزاعی، دعبل؛ دیوان دعبل بن الخزاعی؛ به اهتمام عبدالصاحب عمران الدجیلی؛ ج ۲، بیروت؛ دارالکتب اللبنانی، ۱۹۷۲.
۱۰. خواجوی کرمانی؛ دیوان خواجوی کرمانی؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری.
۱۱. دانش پژوه، محمدتقی؛ مقدمه فهرست نسخ خطی آستانه مقدسه قم؛ قم؛ آستانه.
۱۲. دهخدا، علی اکبر؛ امثال الحکم؛ ج ۵، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۳. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ ج ۱، تهران؛ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۱۴. روشن، محمد؛ ویس و رامین؛ ج ۱، تهران؛ صدای معاصر، ۱۳۷۷.
۱۵. شاملو، احمد؛ کتاب کوچه؛ ج ۱، تهران؛ مازیا، ۱۳۷۷.
۱۶. شهریار، محمدحسین؛ دیوان شهریار؛ ج ۵، تهران؛ زرین، نگاه، ۱۳۷۶.
۱۷. صلاحی، عمران؛ یک لب و هزار خنده؛ ج ۲، تهران؛ مروارید، ۱۳۸۳.
۱۸. صمصام الدوله؛ دیوان صمصام الدوله، (معروف به شیوا)؛ محمود تندی، [بی نا]، [بی تا].
۱۹. عشقی، میرزاده؛ کلیات مصور میرزاده عشقی؛ علی اکبر مشیر سلیمی؛ ج ۲، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه فردوسی؛ به کوشش سعید حمیدیان؛ ج ۳، تهران؛ قطره، ۱۳۷۵.
۲۱. فقیهی، علی اصغر؛ تاریخ مذهبی قم؛ ج ۱، قم؛ اسماعیلیان، ۱۳۵۰.
۲۲. قانلی شیرازی؛ دیوان قانلی شیرازی؛ ناصر هیری؛ ج ۱، تهران؛ گلشایی، ۱۳۶۳.
۲۳. کریمان، حسین؛ پژوهشی در شاهنامه؛ ج ۱، تهران؛ سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۵.
۲۴. کریمی، فریده؛ نسیم شمال (زندگی و شعر سید اشرف الدین گیلانی)، ج ۱، تهران؛ ۱۳۸۲.
۲۵. کزازی، میر جلال الدین، گزارش دشواری های دیوان خاقانی؛ ج ۲، تهران؛ مرکز، ۱۳۸۰.
۲۶. محبوب، محمدجعفر؛ دیوان ایرج میرزا؛ چاپ ۱۳۴۴.
۲۷. معین، محمد؛ چهارمقاله نظامی عروضی؛ ج ۱، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۲۸. موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ زندگی و شعر ادیب الممالک فراهانی؛ ج ۱، تهران؛ قدیانی، ۱۳۸۴.
۲۹. نادریور، نادر؛ چشم ها و دست ها؛ ج ۵، تهران؛ مروارید، ۱۳۵۶.
۳۰. نظامی؛ دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی؛ به کوشش سعید نفیسی؛ ج ۵، تهران؛ فروغی، ۱۳۶۲.
۳۱. نفیسی، سعید؛ دیوان اوحدی مراغه ای؛ ج ۲، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۳۲. هدایت، صادق؛ اصفهان نصف جهان؛ ج ۱، تهران؛ قطره، ۱۳۷۷.
۳۳. هیری، ناصر؛ دیوان امیرمعزی؛ ج ۱، تهران؛ مرزبان، ۱۳۶۲.

نظر برفت و دل اندر کمند شوق بماند
خطا کنند سفیهان و عهده بر عاقل

۸. ضرب المثل: قم بود و قتیید، آن هم، امسال نیید (نبود)

این ضرب المثل تنها در لغت نامه دهخدا ضبط شده است، ذیل واژه «قم».

۹. قمی ها شمع دزدند!

برچسبی ناروا که از طرف سایر شهرها به ویژه اصفهانی ها به قمی ها زده شده است. گویا در قدیم مردمان سایر شهرها، بنا بر باورهای ساده، به هنگام زیارت، شمع هایی در مکان های مذهبی و مقدس نذر می کردند تا مشکلاتشان حل شود و در نبود آنها بعضی از افراد رند به ویژه اصفهانی شمع ها را می دزدیدند. صاحب نذر وقتی بر سر شمع خود می آمد، می فهمید که کسی شمعشان را برداشته و چون این عمل در شهر قم بیشتر مرسوم بود، آن را به گردن قمی ها می انداختند؛ در حالی که روح خود قمی ها هم از این کار و عمل بی خبر بود.

لطیفه

عباس فرات (۱۲۷۳ - ۱۳۴۷ ش) نویسنده و طنزپرداز معاصر در حکایتی ظریف گفته است:

شاعری از قم آمده بود. یاران گفتندش:

- از سوهان قم چه ارمغان آورده ای؟

شاعر به جای پاسخ، طومار شعر مزخرفی در آورد و به خواندن پرداخت.

ظریفی از آن میان گفت:

- سوهان قم خواستیم، نه سوهان روح.^{۶۲}

کتابنامه:

۱. اصفهانی، کمال الدین؛ دیوان کمال الدین اصفهانی؛ به کوشش حسین بحرالعلوم؛ تهران؛ کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸.
۲. اصفهانی، هاتف؛ دیوان هاتف اصفهانی؛ ج ۱، تهران؛ نگاه، ۱۳۸۱.
۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم؛ بازیگران کاخ سبز؛ ج ۱، تهران؛ علم، ۱۳۸۶.
۴. برقی، علی اکبر؛ راهنمای قم؛ ج ۱، قم؛ دفتر آستانه، ۱۳۱۷.
۵. بهار، محمدتقی؛ دیوان ملک الشعرا بهار؛ ج ۱، تهران؛ آزاد مهر، ۱۳۸۲.
۶. بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی؛ به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ ج ۳، تهران؛ مهتاب، ۱۳۷۷.
۷. حسین، مدرسی طباطبایی؛ تربت پاکان؛ ج ۱، قم؛ حکمت، ۱۳۵۲.
۸. خاقانی؛ دیوان خاقانی؛ به کوشش علی عبدالرسولی؛ تهران؛ کتابخانه خیام، ۱۳۵۷.

۶۲. یک لب و هزار خنده، ص ۱۵۶.

